

واژه‌ها و اصطلاحات برنج و برنجکاری

در زبان گیلکی

به کوشش:

جهاندوست سبزعلیپور

رضا چراغی

رویا صفری

واژه‌ها و اصطلاحات برنج و برنج‌کاری در گویش گیلکی

جهاندوست سبزعلیپور (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رشت)

رضا چراغی (عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان)

رویا صفری (دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رشت)

۱. مقدمه

زبان گیلکی از زبان‌های ایرانی شمالی غربی است که هم‌اکنون در کرانه‌های دریای خزر، در جوار زبان‌های تالشی، مازندرانی و تاتی رایج است و با آنها شباهت‌های فراوانی دارد. این زبان از سال‌های دور به سه گونه گیلکی مرکزی (رشتی)، گیلکی غرب گیلان (بیه‌پس)، و گیلکی شرق گیلان (بیه‌پیش) تقسیم شده است. در زمینه زبان گیلکی پژوهش‌های نسبتاً زیادی انجام شده است. علاوه بر محققان خارجی، در ایران نیز، گویشورانی از سرِ علاقه به جمع‌آوری این زبان پرداخته‌اند و در دانشگاه‌ها نیز دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری پایان‌نامه‌هایی در زمینه گیلکی نوشته‌اند.

با توجه به اینکه زبان آیینی فرهنگ هر جامعه‌ای است، با دقت در واژگان گیلکی می‌توان به راحتی تأثیر برنج و برنج‌کاری را بر آن دید. این موضوع بر همه ابعاد زندگی و زبان گیلک‌زبان‌های گیلان اثر گذاشته است. در این منطقه، مردم زندگی خود را با گاه‌شماری کشت و برداشت برنج تنظیم می‌کنند؛ همچنین کنایات، امثال، تشبیهات،

استعارات، مثل‌ها و چیستان‌های فراوانی از حوزه برنج در زبان گیلکی ایجاد شده است که گاه منحصر به فرد است و گاه با اقوام دیگر مشترک است. برنج از عمده‌ترین محصولات کشاورزی گیلان است و پایه و اساس اقتصادی جامعه و خانواده را تشکیل می‌دهد. اثر همه‌جانبه این دانه کوچک را در ابعاد گوناگون زندگی مادی و معنوی گیلانی برنج‌کار می‌توان دید. کشت برنج در گیلان با آیین‌ها و باورداشت‌های متنوعی همراه است.

آنچه در ذیل می‌آید فهرست بسیاری از واژه‌های گیلکی برنج و برنج‌کاری شهرستان صومعه‌سراست. صومعه‌سرا که در فاصله تقریبی ۲۳ کیلومتری رشت واقع شده است، از شمال به انزلی، از جنوب به شهرستان فومن، از شرق به شهرستان‌های رشت و شفت و از غرب به شهرستان‌های ماسال و رضوان‌شهر محدود است. صومعه‌سرا وسعتی حدود ۶۳۳ کیلومتر مربع دارد و بر اساس آخرین تقسیمات کشوری، دارای ۳ بخش (مرکزی، تولمات و میرزا کوچک جنگلی)، ۷ دهستان (کسما، طاهرگوراب، ضیابر، هندخاله، لیشاگرد، گوراب‌زرمیخ و مرکیه)، ۳ شهر (صومعه‌سرا، مرجعل و گوراب‌زرمیخ)، و ۱۵۲ روستاست. عرض جغرافیایی شهرستان ۳۷ درجه و ۱۸ دقیقه و طول جغرافیایی آن ۴۹ درجه و ۱۸ دقیقه است. برنج و درختان صنعتی، از جمله صنوبر، از محصولات مهم صومعه‌سراست و در کنار آن، پرورش کرم ابریشم و چای‌کاری نیز رواج زیادی دارد؛ گرچه امروزه پرورش کرم ابریشم تحت تأثیر کاشت درخت صنوبر قرار گرفته و کاهش یافته است.

۲. پیشینه تحقیق

به دلیل اهمیت برنج در زندگی گیلک‌زبان‌های گیلان، از دیرباز به آن بسیار توجه شده است و عده‌ای از محققان در این باره به پژوهش پرداخته‌اند؛ گرچه محدوده این تحقیق‌ها بسیار وسیع بوده است و بر منطقه خاصی تمرکز نکرده‌اند و گاه از هر منطقه‌ای نکته‌ای بیان کرده‌اند، اما به دلیل نقش آنها در این زمینه به چند مورد اشاره می‌شود.

محمد بُشرا (۱۳۷۰)، در مقاله «نگاهی به رسوم برنج‌کاری در گیلان (ورزآموشته)» و رحیم چراغی (۱۳۳۸)، در مقاله «افسانه کل‌کچله و مناسبات شالیزار»، به آیین‌ها و باورداشت‌های فرهنگی درباره کشت برنج پرداخته‌اند. هوشنگ عباسی (۱۳۸۷)، در مقاله «آیین‌ها و باورداشت‌های کشت برنج در گیلان»، پس از مقدماتی درباره برنج، به افسانه‌ها و

باورهای عامیانه مردم جهان و گیلان اشاره کرده است. محمود پاینده لنگرودی (۱۳۶۸)، در مقاله «برنج، از درو تا پلو»، پس از بیان خلاصه مراحل برنج‌کاری به شیوه سنتی، برخی از کنایات مربوط به برنج را آورده است. احمد کتابی (۱۳۶۸)، در مقاله «برنج و برنج‌کاری در فرهنگ عامه»، به تعدادی از کنایات و ضرب‌المثل‌های مردم گیلان، مازندران و سمنان درباره برنج و برنج‌کاری اشاره کرده و همو (۱۳۷۳)، در مقاله «پژوهشی در اسامی برنج‌های ایران»، ضمن برشمردن نام‌های مختلف برنج‌ها، به طبقه‌بندی آنها پرداخته است. م.پ. جکتاجی (۱۳۶۸)، در مقاله «اوزان و مقادیر در کشت برنج»، انواع واحدهای معمول برنج و برنج‌کاری گیلان را معرفی می‌کند. بشرا (۱۳۶۸)، در مقاله «بجار و بجارکاری در ترانه‌های گیلکی»، زمزمه‌های شالی‌کاران مناطق مرکزی و شرق گیلان در هنگام کار و ترانه‌های مربوط به برنج و برنج‌کاری و تأثیر آن را بر روحیه برنج‌کاران بیان می‌کند.^۱

۳. روش تحقیق

این تحقیق، که به صورت میدانی جمع‌آوری شده، جزئی از یک تحقیق بزرگ‌تر است که در قالب پایان‌نامه کارشناسی ارشد در دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رشت در حال انجام است. گرچه دو تن از نگارندگان این تحقیق خود گویشور زبان گیلکی هستند، برای اطمینان بیشتر، با گویشوران زیادی در این زمینه مصاحبه شده است. در تعریف و توضیح برخی از اصطلاحات، علاوه بر توضیحات گویشوران، از فرهنگ‌های رایج گیلکی هم استفاده شده است (نک: منابع). تمام واژه‌ها و اصطلاحات این تحقیق، که مهم‌ترین واژه‌ها و اصطلاحات برنج و برنج‌کاری در صومعه‌سرا را در بر می‌گیرد، هنوز در منطقه رایج‌اند، گرچه جوان‌ترها کمتر با آنها آشنا هستند. منظور از ابزارهای شالی‌کاری نیز ابزارهای مکانیزه و جدید نیست، بلکه ابزارهای سنتی مورد نظر بوده است.

(۱) مشخصات کتاب‌شناسی آثار ذکر شده در کتابنامه پایان این مقاله آمده است.

۴. واژه‌ها و اصطلاحات برنج و برنج‌کاری

گرچه مشخص کردن حوزه یا موضوع هر واژه کار آسانی نبود و چندان هم ضروری به نظر نمی‌آمد، در طبقه‌بندی واژه‌ها بنا بر آن بوده است که ذیل موضوعاتی خاص گردآوری شوند. در مواردی، برای جلوگیری از اطناب، تعدادی از واژه‌ها که مشتقات زیادی از آنها در گیلکی وجود دارد، کنار هم ذکر شده‌اند. به عنوان مثال «دغن»، «دغن‌کار» و «دغن‌آب‌خور» در یکجا آمده‌اند. گاه یک واژه دو تلفظ دارد که به نظر می‌رسد یکی از آنها دخیل از مناطقی خارج از صومعه‌سراست. مانند: بتاخسته *bətaxəstə* و بتاهسته *bətahəstə* (بذر جوانه‌زده).

۱.۴. واژه‌های مربوط به آبیاری شالیزار

آب‌بکفته */ab bəkəftə/*: مزرعه‌ای که در آن آب نشت کرده و در زمین فرو رفته است.

آب‌بند / آب‌بندان */ab bənd/ab bəndan/*: سد، استخر، برکه.

آب‌سوار */abə suvar/*: آبیار، همدست آبیار که مقامی بالاتر از میراب دارد.

بگا */bəga/*: آبراه بین دو شالیزار که آب از آن به مزرعه دیگر می‌رود؛ آبراه رابط بین دو کرت مزرعه.

توله‌آب */tulə ab/*: آب گل‌آلودی است که پیش از نشای برنج، آن را برای تقویت مزرعه، به شالیزار هدایت می‌کنند.

جزه‌آب */jəzə ab/*: نشت آب از مزرعه‌ای به مزرعه دیگر.

جزه‌کودن */jəzə kudən/*: نشت آب از دیواره استخر به مزرعه کنار استخر.

دانه‌کله / دهنه‌کله */danə kələ/ dəhənə kələ/*: دهانه کرت که برای ورود آب به کرت یک بریدگی و آبراه دارد.

دغن */dəqən/*: نهر، کانال آب، کانالی که آب رودخانه را به طرف مزارع شالی‌کاری می‌برد.

دغن‌آب‌خور */dəqən ab xor/*: شالیزاری که با آب نهر آبیاری می‌شود.

دغن‌کار */dəqən kar/*: لایروبی نهرهایی که آب را به شالیزار می‌رسانند.

رودخانه‌آبخور */roxanə abxor/*: شالیزاری که با آب رودخانه آبیاری می‌شود.

روفه /rufə/: ته‌نشین‌شده و رسوب‌کرده گِل سیلاب در مزارع برنج. این رسوب برای گیاه بسیار مفید است.

سرآب کله /sərab kələ/: کرتی از شالیزار که قبل از همه کرت‌های مزرعه آب به آن می‌رسد.
سل /səl/: استخر.

سله کار /sələ kar/: لایروبی استخر و ریختن رسوبات آن روی مرز استخر. این کار با همیاری همه روستاییانی که شالیزارشان از آب آن استخر آبیاری می‌شود، انجام می‌گیرد.
سله آبخور /sələ abxor/: شالیزاری که با آب استخر آبیاری می‌شود.

سونور /sunur/ یا مبر /məbər/: (۱) دریچه ویژه تقسیم آب، نوعی سدبندی با خس و خاشاک و گِل بر مدخل و دهانه ورودی آب؛ (۲) مقدار سهمیه آب تعیین‌شده از سوی میراب برای هر شالیزار.

فکال آب /fokal ab/: پس‌مانده آبی که همه شالیزار را سیراب کند و به مزرعه دورافتاده دیگر بریزد.

فکلات /fəkəlat/: آب اضافه که در مزرعه برنج باقی می‌ماند و به مزرعه دیگر نمی‌رود.
فینیشن /finišən/: خشکی و ته‌نشین آب شالیزار در اثر تابش و حرارت آفتاب.
مبر /məbər/: سونور.

مرآب /merab/: میراب، مسئول تقسیم آب، آبرسان.

۲.۴. واژه‌های مربوط به بذر و تخم

بتاخسته /بتاهسته /bataxəstə/ bətaħəstə/: بذر جوانه‌زده؛ بذری که به مرحله جوانه زدن رسیده است.

بشاده /bəšadə/: افشانده؛ پاشیده‌شده بذر جو و گندم و مانند اینها.

تاخانن /تاهاَنَن /taxanən/ taha_nən/: خیس کردن بذر برنج برای جوانه زدن.

تُخمه جو /توخمه جوِب /toxmə jo/ tuxmə job/: بذر برنج؛ تخم جو؛ بذری مرغوب که هر سال برای سال بعد جدا می‌کنند.

توم /تیم /tum /tim/: نشای برنج؛ تخم جوی سبز شده ۱۵ تا ۲۰ روزه در توم‌بجار که آن را در وقت معین برای نشا به مزرعه می‌برند.

توم‌بجار/ تیمجار /*tum bəjar/ timjar/* خزانه نشای شالی؛ قطعه زمینی که شلتوک‌های جوانه زده را در آن می‌پاشند تا سبز شود و بعد از رشد مطلوب، به مزارع اصلی می‌برند و می‌کارند.

توم‌چینی /*tum čini/* کندن نشا از خزانه همراه با مقداری خاک برای حمل به مزرعه اصلی.
تومه‌بار /*tumə bar/* حمل نشا از خزانه به مزرعه اصلی، که اغلب توسط مردان انجام می‌شود.
جوشانی /*jošani/* پاشیدن بذر شالی در خزانه.

سبز اکودن /*səbz æ-kudən/* سبز کردن تخم جو؛ خیساندن شلتوک برای جوانه زدن.
شادن /*šadən/* افشاندن بذر در مزرعه؛ بذرپاشی؛ جوپاشی.
گازچه /*gazæčə/* بذرخیسانده‌ای که پوسته را شکافته و جوانه آن از شکاف پوسته دیده می‌شود.

نشا/ نیشا /*nəša/ niša/* تخم جوی سبزشده یا نشای برنج.
نشاست / نشاستن /*nəšast/ nəšastən/ nišastən/* نشا کردن؛ کاشت نشای شالی در مزرعه اصلی.

۳.۴. واژه‌های مربوط به مزرعه و شالیزار

آب‌جرس /*abjəras/* زمین پست؛ زمینی که روزهای بارانی مقداری آب در آن جمع شود.
آبه‌خوس /*abəxos/* زمین آبگیر؛ زمین پستی که آب در آن نفوذ کند و زمان کوتاهی باقی بماند.

آبه‌شر /*abəšəra/* کناره‌های آبگیر؛ محدوده‌ای که آب در آن رطوبت ایجاد کند.
آبه‌کله /*abəkələ/* زمین یا مزرعه آبگیر.
آشکله‌بجار /*æškələbəjar/* مزرعه‌ای که برنج آن برداشت شده و فقط باقی‌مانده ساقه و ریشه بوته در زمین مانده است.

بجار /*bəjar/* شالیزار، برنجزار.

بجارچیری /*bəjarčiri/* حاشیه و کناره شالیزار.

بجارکله /*bəjarkələ/* کرت یا کرت‌بندی شالیزار.

بجارگا /*bəjarga/* محدوده‌ای که مزرعه در آن واقع است.

بجارگول /bajarkol/ قسمت‌های برجسته و تپه‌مانند مزرعهٔ برنج که شالی‌کاران برای استراحت و خوردن غذا از آن استفاده می‌کنند.

بنه‌مرز /bənəmarz/ جداکنندهٔ دو کشتزار که از مرزهای عادی اندکی پهن‌تر و بلندتر است.

تانه‌بجار /tanəbajar/ شالیزاری که پست‌تر از زمین‌های اطراف است و آب در آن می‌ماند.

جیره‌کله /jirəkələ/ کرتی از شالیزار که آب دیرتر از سایر کرت‌ها به آن می‌رسد.

چوره‌بجار /čəvərə bajar/ شالیزاری که بایر شده و در آن علف هرز روییده باشد؛ شالیزار و جین‌نشده.

چولافت /čulaft/ شالیزاری که زمینش سیاه و بارور باشد.

خشکه‌بجار /xoškəbajar/ شالیزار بی‌آبی که بایر و خشک شده است.

شپیل /šəpəl/ نقاطی از شالیزار که آبگیر است.

کله‌کله /kələ kələ/ زمین یا مزرعهٔ کرت‌بندی شده.

لانته‌بجار /lantəbajar/ لانته‌کله /lantikələ/ شالیزاری که مار در آن زیاد است.

مرز /morz/ خط فاصل کرت‌های شالیزار.

میان‌کله /mijan kələ/ کرتی از شالیزار که در میانهٔ مزرعه قرار دارد.

۴.۴. واژه‌های مربوط به کاشت و مراقبت از برنج

آشکل زئن /æškəl zəæn/ شخم زدن شالیزار برای اولین بار؛ از بین بردن آشکل (ساقهٔ شالی) و آماده کردن آن برای نشاکاری.

بجارکوتام /bajarkutam/ اتاقکی با پایه‌های بلند که از قطعات چوب و نی و چند دسته‌کاه برای نگهداری شالیزار ساخته می‌شود. اغلب شب‌ها، برای حفاظت مزرعه از خرابی‌های خوک وحشی، در بجارکوتام سر و صدا می‌کنند و یا با تفنگ‌های سرپر تیر هوایی می‌اندازند تا خوک‌ها داخل مزرعه نشوند.

بجاردانه /bajardane/ دانه‌های جوش روی دست و پای شالی‌کاران پس از کار. حساسیتی پوستی در دست و پای شالی‌کار، در اثر تماس با آب گل‌آلودهٔ مزرعه که جوش‌های ریز، دردناک و پرخارشی تولید می‌نماید.

بلته /baltə/ دری کوچک برای رفت‌وآمد از پرچین که با دو چوب عمودی و چند چوب افقی به شکل نردبان ساخته می‌شود.

پا فوسن/ پا واسن/ پا سر زئن /pa fusen/ pa vasen/ pa sər zæən/: با پا کوبیدن و هموار کردن سطح مزرعه، برای آماده‌سازی زمین نشاء. در مقابل دس فوسن.

پارو زئن /paru zæən/: تسطیح قسمت‌های ناهموار مزرعه، بعد از تخته زدن.

پس کار /pəskar/: کشت بهاره‌ای که به تأخیر افتاده است، در مقابل پیش‌کار.

پیش‌کار /piškar/: کشت بهاره‌ای که زودتر از زمان مقرر و معمول کاشته می‌شود.

تخته زئن /təxtə zæən/: از بین بردن کامل کلوخ‌ها و یکدست و هموار کردن شالیزار با تخته‌ای که دو سر آن را به طنابی بسته‌اند و روی زمین می‌کشند.

تک‌بوره واش /təkburə vaš/: گیاهی است با شاخه‌های خزنده که در مزارع برنج می‌روید. از بین بردن آن بسیار مشکل است و گاه باعث خسارت زیاد می‌شود. ارتفاع این گیاه به نیم متر می‌رسد و برای خوراک دام مفید است.

چل‌خُس /čəlxos/: گاو نری که در هنگام شخم زدن شالیزار، در اثر ضعف، بر روی گل بیفتد و قادر به برخاستن نباشد.

خام‌بخورده ورزا /xambxorde vərza/: ورزایی که در اثر کار یک‌روند و بدون تمرین قبلی دست و پایش ورم کرده و خشک شده‌است (ورزا).

خسته /xəstə/: بوته‌هایی که خیلی نزدیک به هم کاشته شده‌اند، در مقابل گلف.

خسیل /xəsil/: علفی است شبیه شالی و گندم یا جو که در نقاط مرطوب خصوصاً اطراف شالیزار سبز می‌شود و خوراکی مطبوع برای دام است.

خوک‌پایی /xuk payi/: نگهداری و مراقبت شبانه از شالیزار برای جلوگیری از حمله‌ی خوک‌های وحشی و چریدن آنها در مزرعه که باعث از بین رفتن بوته‌های برنج می‌شود.

دس فوسن /dəs fusən/: با دست مسطح کردن قسمتی از مزرعه هموارنشده برنج.

دوباره/ دوواره /dubarə/ duvarə/: شخم دوم مزرعه، و یا زیر و رو کردن شخم اولیه برای آماده شدن بهتر زمین.

رمش /rəmš/: پرچین اطراف باغ و شالیزار. ارتفاع رمش به‌طور سنتی یک متر است.

رمش کودن /rəmæš kudən/ پرچین کردن، محصور کردن یا حصار کردن باغ و شالیزار.

ریه /riyə/ (ورزارا /vərza ra/): خط سیر گاو نر (ورزا).

سچاک /səçak/ نوعی علف هرز در اطراف و داخل مزارع شالی که ساقه و برگ‌هایش شبیه شالی است و بذر خوشه‌اش به اندازه یک ارزن است. اگر قبل از رشد کامل از بین نرود، مانع رشد شالی می‌شود و بذرش با دانه‌های برنج مخلوط خواهد شد.
سوروف /suruf/ از علف‌های انگل شالیزار است و بین بوته‌های برنج و کناره شالیزار و مناطق آبگیر می‌روید.

سومبور /sumbur/ زالو، این حیوان خون‌آشام، در هنگام نشاء، در شالیزار به دست و پای شالی‌کاران می‌چسبد و خون آنها را می‌مکد.
کارآموج /karamuj/ گاو نر جوان که اولین سال به برنجزار می‌رود و گاوآهن به دوش می‌کشد (ورزا).

کارایی /karayi/ نشاء کردن برنج، آماده کردن زمین مزرعه برای کاشت.

کاری‌ورزا /karivərza/ گاو نر آموخته‌شده برای شخم‌کاری در مزرعه.

کله‌خوک /kələxuk/ گراز وحشی که باعث خرابی شالیزار می‌شود.

گلف /gələf/ بوته‌هایی که با فاصله زیاد کاشته شده‌اند.

مرزکونی /mərz kuni/ دیواربندی و محدود کردن شالیزارها.

وادخ /vadəx/ کاشت بوته سبز و تازه برنج به جای بوته پژمرده و خراب‌شده، در هنگام وجین.

وارجین‌آکودن /varjin a-kudən/ پاک‌سازی مزرعه از هرگونه گیاه هرز و بوته‌های خاردار.

ورزا /vərza/ گاو نر.

ووران /vuran/ اوران /uran/ شخم سوم شالیزار. این شخم برای نرم شدن خاک مزارعی است که خاک سفت دارند.

ووکور /vukur/ شخم زدن دور کرت‌ها بعد از شخم اولیه مزرعه شالی.

ویجین /vijin/ کندن علف هرز شالیزار برای بار اول.

ویجین دوواره /vijin duvarə/ وجین دوم.

۵.۴. واژه‌های مربوط به برداشت و انباشت برنج

آخره موشته /axərə mušta/ واوین موشته

بَن /bæn/ بریدن؛ درو کردن برنج.

بج‌بینی /بج‌واوینی /baj bini/ baj vavini/ برنج‌بری؛ دروی بوته‌های برنج.

بج‌دوجینی /baj dujini/ جدا کردن شلتوک و سایر زواید برنج؛ برنج‌پاک‌کنی که کار خاص زنان است و در طبخه انجام می‌شود.

بجه‌بار /bajəbar/ حمل درزهای برنج از مزرعه به انبار که یا کوله‌باری است یا زنان بر روی سرخود حمل می‌کنند یا به وسیله اسب انجام می‌شود.

برنج اوچینی /bərənj učini/ جمع‌آوری محصول از مزرعه.

بن‌دانه /ben danə/ بندی که از ساقه شالی درست می‌شود و برای بستن کوتاله (درز) مورد استفاده قرار می‌گیرد.

پادنگ‌زن /padəng zən/ کسی که با پا، پادنگ را برای پاک کردن شلتوک به حرکت درمی‌آورد.

پاک‌چینا /pakačina/ برداشت کامل محصول.

تلامبار /taləmbər/ (فاکون fakun یا کوتی kuti): انبار و محل نگهداری خوشه برنج یا ساقه‌های خشکیده آن.

جُکونی /jokuni/ خرمن‌کوبی، جدا کردن شلتوک از ساقه.

چله /čələ/ خوشه‌های برنج که، به دلیل باران زیاد، در مزرعه روی زمین می‌خوابند و

دانه‌های گل پوسته‌های شلتوک آنها را می‌پوشاند. مدت این گل‌زدگی هرچه زیادتر باشد، به همان نسبت زنگار گرفتن برنج در داخل پوسته و نامرغوبی آن افزایش می‌یابد.

چنگه /čəŋgə/ مقدار شالی دروشده از مزرعه که در دو مشت جای گیرد. هر دو موشته را با

ساقه‌هایی از شالی می‌بندند و روی هم می‌چینند، و از آن درز درست می‌کنند تا برای

حمل راحت باشد.

چوال /چوال /čəval/ jəval/ کیسه‌ای بافته از کنف برای جو و برنج و غیره.

دُرُ /doro/ به هم زدن شلتوک درون پادنگ‌چاله با دست. کسی که شلتوک را به هم می‌زند به مهارت زیادی نیاز دارد و اگر سرعت و دقت در کار نباشد، دست او در زیر دندان‌های فلزی له می‌شود.

درز /dərz/ کوتاله.

درزه‌بار /dərzəbar/ حمل بسته‌های برنج با حیوان باربر.

درزه‌بیج /dərzəbij/ کوتاله.

درزه‌کویه /dərzə koya/ کویه.

دوجین /dojin/ دوجن /dujæn/ پاک‌کردن برنج و جدا کردن بازمانده‌های جو از آن.

رج‌زنن /rajzæn/ چیدن درزهای شالی به گونه‌ای که ساقه‌ها به طرف پایین و خوشه‌ها به طرف بالا باشد.

رده‌زنن /rədəzæn/ جدا کردن شلتوک از ساقه‌ی شالی رسیده؛ عمل روفتن بازمانده‌ی دانه‌ی جو از ساقه‌ی شالی.

طیجِه /təbjə/ طبّقی چوبی که غلات را در آن می‌ریزند و باد می‌دهند تا خاک و مواد اضافی‌اش گرفته شود.

طیجِه‌زنن /təbjə zæn/ در طبّقی ریختن و باد دادن برنج.

فاباختن /fəbaxtən/ فَوختن /fəbæxtən/ فَاوختن /fævæxtən/ باد دادن برنج با طیجِه؛ خاک و سبوس برنج و گندم را با تکان دادن طبق از گندم و برنج جدا کردن.

فاکون /fakun/ تلامبار.

فترائن /fətəranæn/ روفتن بازمانده‌ی دانه‌ی جو از ساقه‌ی برنج؛ جدا کردن باقی‌مانده از خوشه.

کوتاله /kotalə/ (درز یا درزه‌بیج /dərzəbij) مقداری از خوشه‌های دروشده که به اندازه‌ی قابل حمل بسته می‌شود؛ ساقه‌های دروشده و دسته‌بندی‌شده‌ی شالی. هر پنچ چنگه

ساقه‌ی دروشده‌ی شالی را بر روی هم قرار می‌دهند و آن را با بندانه می‌بندند.

کوتی /kuti/ تلامبار.

کوروج/ کندوج/ کوندوج /*kuruʃ/ kænduʃ/ kunduʃ*: انبار ساقه‌های دروشده شالی؛ ساختمانی است ساده با سربندی مخروطی که بر روی چهار ستون چوبی برپا می‌شود. بسته‌های برنج را تا زمان خرمن‌کوبی در آن نگهداری می‌کنند، تا از رطوبت و آفات در امان باشد. کوروج کوند /*kuruʃ kudən*/ چیدن و روی هم قرار دادن بسته‌های خوشه برنج در کوتی یا کوروج، معمولاً در چهار ردیف، به‌گونه‌ای که ساقه‌ها به طرف پایین و خوشه‌ها به طرف بالا باشد.

آشک‌ریه /*æškəl riyə*/ آخرین ردیف درزهای چیده‌شده که ساقه درزها را، به عکس ردیف‌های دیگر به طرف بالا و خوشه‌ها را به طرف پایین می‌چینند.
تانه‌ریه /*tanəriyə*/ پایین‌ترین ردیف درزهای چیده‌شده در کوتی.
سیره‌ریه /*səriyə*/ ردیف سوم درزهای چیده‌شده.
میان‌ریه /*miyanriyə*/ ردیف دوم درزهای چیده‌شده.

کوله‌باری /*kuləbari*/ حمل درزهای برنج بر دوش، که معمولاً به وسیله مردان انجام می‌شود. کویه /*kuyə*/ (درزه‌کویه /*dərzə kuyə*): درزهای شالی انباشته‌شده روی هم. کوتاله‌ها را روی مرز طوری می‌چینند که ساقه‌ها روی هم و خوشه‌های برنج در دو طرف قرار گیرد، تا اگر باران بیارد، ساقه‌ها کمتر خیس شود و آب باران از خوشه‌ها که در دو طرف است به‌طور کامل ریزش کند. هر کویه از سی کوتاله تشکیل می‌شود که مقیاسی است در برداشت محصول.

گرک /*gərək*/ نورگیر بالای کوروج، سوراخ گردی که به قطر حدود ۵۰ سانتی‌متر به‌عنوان نورگیر در نوک کوروج ایجاد می‌کنند و برای جلوگیری از ورود باران، با چوبی مدور این سوراخ را می‌پوشانند.

گوچینگ‌زن /*gučing zən*/ کسی که با گوچینگ شلتوک را از ساقه جدا می‌کند. موشته /*mušta*/ مقیاسی در کشاورزی، واحد ساقه شالی دروشده؛ آن مقدار از ساقه‌های شالی که در یک مشت جای گیرد.

موش‌گیر /*mušgir*/ تخته‌های صاف و تراشیده شده چهار طرف کوروج که مانع بالارفتن موش است.

واتاش /vataš/ ریختن شلتوک برای بار سوم در دنگ. پس از این مرحله، دیگر پوسته کاملاً از شلتوک جدا می‌شود و برنج به دست می‌آید.

واگردائن /vagardanæn/ برگرداندن خوشه‌های دروشده برای خشک کردن بهتر زیر آفتاب. واین موشته /vavin mušta/ (یا آخره موشته /axarə mušta): آخرین بافه یا چنگه دروشده شالی که، طبق رسمی دیرین، آن را تا سال دیگر برای تبرک و شگون زینت می‌دهند و بر سقف اتاق آویزان می‌کنند و اگر گاو یا ورزایی مریض شد از آن به حیوان مریض می‌دهند.

۶.۴. واژه‌های مربوط به انواع و اجزای برنج

آرده /ardə/ برنج ساییده و کاملاً نرم شده.

آکوله /akula/ گونه‌ای نیمه مرغوب از برنج گیلان.

أرزا /أرزا/ وُرزا /أرزا/ /orz/ /orza/ /vorza/ /oriza/ شالی به خوشه‌نشسته؛ ساقه بارور برنج قبل از شکافتن ساقه و درآمدن از آن.

أرزا کودن /orza kudən/ به خوشه نشستن؛ باردار شدن خوشه به برنج.

أریزا آمان /oriza aman/ به بارنشستن خوشه برنج.

أشکلہ بچ /æškələbaj/ (یا شابچ /šabaj): محصول دوباره برنج زودرس که، پس از درو، در اثر رشد مجدد شالی در صورت مساعد بودن هوا در همان سال خوشه می‌زند و قابل درو می‌شود؛ جوش دوباره ریشه شالی بعد از بریدن و چیدن. این محصول مرغوب و زیاد نیست. اغلب بار دادن آن را به شگون نمی‌گیرند و به همین علت به مصرف خوراک دام می‌رسد.

أشکور /ایشکور /eškor/ /iškori/ (یا خبیس /xəbis): خرده‌برنج؛ خرده ریزتر از نیم‌دانه که برای تهیه آرد برنج و تغذیه طیور به کار می‌رود.

ایسپیل /ispil/ ساقه‌های میانی و اصلی خشک شده و بدون دانه شالی که از سایر قسمت‌های آن نازک‌تر و محکم‌تر است و محل رویش دانه‌های شالی است. در گیلان جاروهای خوب و ممتازی از آن درست می‌کنند.

بچ /baj/ برنج، که انواع گوناگون دارد.

بچه پوف /bəjəpuf/ آرد بسیار نرم که با ساییدن دانه‌های برنج ایجاد می‌شود.

بجه‌فل /bajəfəl/ سوس.

بی‌نام /bi nam/ (یا نام‌نادر (nam nādar): نوعی برنج صدری مرغوب، از گونه‌های متوسط زودرس برنج در گیلان. این برنج از صدری و مولایی و دم‌سیاه نامرغوب‌تر است. پوف /puf/ ایسیپل؛ ساقه اصلی برنج هنگامی که تازه است که با آن «پوف جارو» می‌بندند. نیز خاک نرمی که در موقع طبق زدن برنج از آن جدا می‌شود.

جو/جوب/ جوو /jo/ job/ jov/ شالی؛ دانه پوست‌نکننده برنج؛ شلتوک برنج. جوکول /jukul/ برنج سبز نارس؛ خوشه برنج قبل از سفت و سخت شدن. هنگامی که هنوز برنج در پوسته سخت و سفت نشده و خوشه‌های بوته به زردی نگراییده است، کشاورز مقداری از خوشه‌های مرغوب را از داخل ساقه بیرون می‌کشد و بعد از جداکردن دانه از خوشه به وسیله کولوش‌دار، شلتوک به دست آمده را خیلی ملایم بر آتش تفت می‌دهد تا مغز شیری برنج خشک شود و سپس آن را در پادنگ کوفته یا بین دو کف دست مالش می‌دهد، برنج سبزرنگی را که از پوست خارج می‌شود جوکول می‌نامند. جوکول عطری بسیار دلپذیر دارد و باید زود مصرف شود، وگرنه سفت می‌شود.

چت/ چوت /čət/ čut/ پوسته بی‌مغز شالی؛ شالی بی‌مغز که فقط پوسته باشد و دانه برنج نداشته باشد.

چمپا/ چنپا/ چمپایج /čəmpa/ čənpa/ čəmpabəj/ پست‌ترین گونه برنج گیلان که از انواع پر محصول است. تنها برنجی است که جوکول نمی‌دهد. این برنج پخت خوبی هم ندارد. پلوی به دست آمده از آن خشک و ثقیل است؛ به خصوص اگر سرد شود، قابل خوردن نیست. تنها به علت قیمت کم و داشتن مواد نشاسته‌ای، طبقات فقیر و کم‌درآمد از آن مصرف می‌کرده‌اند و امروزه کشت آن رو به کاستی است. این برنج انواعی دارد که عبارتند از:

- پره‌داره چمپا /pərə darə čəmpa/ از انواع برنج چمپا.
- پیلی چمپا /pili čəmpa/ (یا غوله چمپا /qulə čəmpa/): برنج چمپای نامرغوب و درشت‌تر از حد معمول.
- رسمی چمپا /rəsmi čəmpa/ از انواع چمپا، که شاهی چمپا هم خوانده می‌شود.

- زورسِه چمپا /zurəsə čəmpa/ برنج چمپای زودرس.
 - سِرده چمپا /sərdə čəmpa/ برنج چمپای دیررس؛ پست‌ترین نوع برنج. معروف به غوله چمپا هم هست.
 - سیاجمپا /siya čəmpa/ نوعی برنج چمپا که شلتوک آن تیره و سیاه است.
 - گرمه چمپا /gərmə čəmpa/ برنج چمپای زودرس.
 - گِرده چمپا /gərdə čəmpa/ برنج چمپای گرده. این برنج نامرغوب‌ترین نوع چمپاست. در زمان‌های گذشته، که برنج تا به این اندازه پربها نبود، آن را به‌عنوان دانه به طيور می‌دادند.
- حسن مولایی /həsən mulayi/ (یا سالاری /salari/): از انواع عالی زودرس برنج‌های گیلان با کیفیتی برتر و بهایی گران‌تر.
- حَسَنی /həsəni/ برنج گِرده خوش‌طعم که کته‌اش معروف است. کته سرد حسنی نرم و مطبوع است. از گونه‌های متوسط برنج گیلان.
- خبیس /xəbis/ اشکور.
- خلفتی /xələfti/ برنج مخلوط با دانه‌های سرخه و قلوه.
- خو ترکان /xu tərkan/ ترکانده خوک؛ نوعی برنج نامرغوب از خانواده چمپا که شلتوک آن سورپیل بلند دارد. در گیلان عده‌ای بر این باورند که اگر خوک وحشی مقداری از آن بخورد معده‌اش می‌ترکد.
- دِخِل /dəxəl/ برنجی که با برنج اصلی مخلوط شده و در کیسه برنج ریخته شده باشد.
- دم‌سیا /dom siya/ سیادوم.
- دوباره /dubarə/ شلتوکی که پس از دو بار طَبَق زدن، در پادنگ‌چاله می‌ریزند. بعد از گیجه یا اولین مرحله پادنگ‌زنی، شلتوک را دوباره در پادنگ می‌ریزند. پس از این مرحله، اغلب برنج از پوسته شلتوک جدا می‌شود.
- دورج /durji/ آردی که خوب آسیاب نشده و یکدست نباشد.
- رده‌دانه /rədə danə/ شلتوکی که بعد از آخرین دنگ، بر ساقه برنج باقی مانده است.
- رسمی /rasmi/ گونه‌ای برنج که کته آن نرم است.

ریحانی /rihani/ نام نوعی برنج است.

زرده‌دوم /zardə dum/ از انواع برنج صدری. شلتوک این نوع برنج دارای سورپیل زردرنگ است.

سالاری /salari/ حسن مولایی.

سبوس /səbus/ (فل fəl یا بجه‌فل (bajə fəl): پوسته شلتوک؛ پوسته شالی که بعد از تبدیل به برنج دور ریخته می‌شود. گاه آن را، به جای کاه، با گل مخلوط می‌سازند و دیوارهای خانه‌های روستایی را گل‌اندود می‌کنند.

سراچینا /səračina/ پوشال شالی؛ خرده برگ و ساقه خشک برنج که دسته‌بندی کنند. سراچینا مصارف گوناگونی دارد، مثلاً برای خوراک دام استفاده می‌شود.

سرخه /sorxa/ دانه درشت و پهن برنج با رگه‌های قرمز که مخلوط بودن آن با برنج سفید سبب نامرغوبی محصول می‌شود و قبل از پختن باید از برنج جدا شود.

سرده‌بیج /sərdə baj/ برنج دیررس؛ برنج‌هایی که دیرتر از گرمه‌بیج به عمل می‌آیند.

سنگه‌سری /sənga səri/ گونه‌ای برنج که جو (شلتوک) آن تیره و سیاه بوده است و امروزه کشت نمی‌شود.

سورپیل /sərpil/ سولپیل /sulpil/ زائده سوزن‌مانندی است که بر نوک هر یک از دانه‌های جو و شالی یا گندم که هنوز از خوشه جدا نشده‌اند، می‌روید. این شاخک‌ها در برنج وُو خیلی زیاد است.

سه‌سری /səsəri/ نام گونه‌ای برنج است.

سیادوم /siya dum/ دم‌سیا؛ برنج صدری پرکیفیت گیلان. این برنج یکی از برنج‌های مرغوب و خوش‌خوراک گیلان است.

سیفیده‌دوم /sifidə dum/ نام یکی از گونه‌های اعلا و متنوع برنج گیلان.

شایج /ša baj/ آشکله‌بیج.

ششه‌لوه‌کودن /šəšələvə kudən/ به‌طور انبوه رشد کردن؛ خوشه‌های فراوان زدن محصول کشاورزی.

شصت‌رس /šəs rəs/؛ شصت‌رس؛ گونه‌ای از گونه‌های برنج گیلان که مرغوب نیست و دوره کاشت و برداشت آن شصت روز است.

شیشه‌ای /šišəi/ صدفی.

صدری /sədri/ از ممتازترین و مرغوب‌ترین برنج‌های گیلان است. صدری عالی را «درباری دم‌سیا» نیز گویند. صدری انواع گوناگونی دارد: سیادوم، سیفیده‌دوم، زرده‌دوم، سرخه‌دوم، حسن‌سرایبی، سالاری، موسی‌طارم.

صدفی /sədafi/ (یا شیشه‌ای /šišəi/) از انواع جدید و پرحاصل برنج که مثل صدف سفید است. طارم‌سری /tarəmsəri/ از انواع برنج خوب گیلان.

عطری /ætri/ نام گونه‌ای از گونه‌های برنج خوشبوی گیلان.

عنبربو /ænbərbu/ گونه‌ای متوسط از برنج‌های خوراکی گیلان که گرده خوشبویی دارد.

غریبه /qəribə/ گونه‌ای برنج نیمه‌مرغوب زودرس که شبیه برنج صدفی است.

فابج /fabəj/ برنجی که پس از دنگ خوردن سوم یا واتاش vataš، برای پاک‌کردن حاضر باشد.

فل /fəl/ سبوس.

قلوه /qolva/ دانه درشت و پهن و قرمز برنج، که مخلوط بودن آن با برنج سفید سبب نامرغوبی است و قبل از پختن، باید از برنج جدا شود.

قوشه /qušə/ (یا وشه /vušə/): خوشه برنج.

کاکول زئن /kakul zəæn/ به خوشه نشستن ساقه بارور برنج.

کبک /kəbək/ سبوس ریز برنج یا گندم؛ نرمه شالی که در کارخانه‌های شالی‌کوبی در هنگام کوبیدن شالی برای تهیه برنج به دست می‌آید و آن را با غذای دام مخلوط می‌کنند.

کولوش /kuluš/ کاه؛ ساقه خشکیده شالی که مصارف گوناگونی دارد، از جمله برای خوراک

زمستانی دام‌ها، بافتن گونه‌ای ریسمان به نام ویریس، پوشش بام خانه‌های گالی‌پوشی، و

بستن جارو به کار می‌رود.

گرده /gardə/ گرده‌بج، از گونه‌های مختلف برنج در گیلان و نوعی برنج نامرغوب است.

گره‌بج /gərmə bəj/ برنج زودرسی که زودتر از دیگر انواع، درو می‌گردد و روانه بازار

می‌شود.

گرمه طارم /gərmə tarəm/ گونه‌ای برنج زودرس؛ نوعی برنج طارم که از انواع دیگر آن
گرددتر است.

گرمه مولایی /gərmə molayi/ از انواع عالی زودرس برنج در گیلان است.
گیجه /gijə/ شلتوکی که بعد از اتمام پادنگ، هنوز پوستش کنده نشده باشد. مخلوط برنج و
شلتوک برای بار اول. در این مرحله، پوسته نیمی از شلتوک جدا می‌شود.
الله‌اکبر /əlləhəækbər/ نوعی برنج که از حدود پنجاه سال پیش کشت آن مرسوم شده است.
مستوره /məstura/ نمونه برنج.

مشدی عباس /məšdi æbbas/ نام نوعی خاص از انواع برنج است.
موسی طارم /musa tarəm/ دم‌سیا، از انواع عالی دیررس برنج در گیلان است.
موسی مولایی /musa molayi/ دم‌سیا؛ از انواع عالی دیررس برنج در گیلان است.
مولایی /molayi/ از گونه‌های خوب و عالی برنج گیلان؛ نوعی برنج مرغوب صدری گیلان.
میان‌دانه /miyan danə/ (یا نیم‌دانه /nim danə): دانه‌های شکسته درشت‌تر برنج که قابل پختن
هستند؛ دانه برنجی که نه زیاد شکسته ریز باشد و نه سالم.

نام‌ندار /nam nədar/ بی‌نام.
نیم‌دانه /nim danə/ میان‌دانه.
وُو /vovo/ (یا بابو /babu): نوعی برنج گرده. رنگ شلتوک این نوع برنج مایل به سرخ است.
سورپیل آن خیلی زیاد است.
ووشه /vušə/ قوشه.

۷.۴. واژه‌های مربوط به پخت و مصرف برنج و غذاهای حاصل از آن
آب‌کش پلا /əbkəš pəla/ پلوی آب‌کش شده.
آشیل پلا /æšbəl pəla/ نوعی عصرا نه متشکل از کته سرد، اشبل شور، مغز گردو، پیاز خام و
باقالای مازندرانی خام و تازه یا خیسانده.
برنجی نان /bərənji nan/ نان برنجی؛ نوعی شیرینی که از آرد برنج تهیه می‌شود.
پلا /pəla/ پلو؛ چلو.

پلادانه /pəla danə/ دانه‌های برنج پخته‌شده که هنگام صرف غذا از بشقاب بر سر سفره یا زمین ریزد.

پلادانه خَلوا /pəla danə hælva/ گونه‌ای شیرینی بومی که از پلو یا از آرد برنج تهیه شود.
پلاسوخته /pəla soxtə/ (سوخته soxtə): سوخته‌پلو؛ ته‌دیگ‌پلو؛ برنجی که در ته دیگ برشته شده باشد.

پلاکباب /pəla kəbab/ چلوکباب.

پلامایه /pəla mayə/ خورشت یا دوشاب و چیزهایی که با پلو صرف می‌شود.
پلاموشته /pəla mušta/ مقدار پلویی به اندازه یک مشت؛ لقمه پلویی که معمولاً با دست می‌خورند.

جوکول کو /jukul ko/ جوکول به دو گونه ساده و پرداخته مصرف می‌شود. در گونه دوم یا پرداخته، جوکول را در مقدار اندکی گلاب همراه با شکر و دارچین و احیاناً مغزگردوی ریزشده خیس می‌دهند و سپس آن را مصرف می‌کنند.
خرشه /xərsæ/ خوراکی متشکل از آرد، شیر، شکر و زردچوبه.
خرشه پلا /xərsə pəla/ پلویی که با خرشه تهیه شده باشد.

خوشکار /xuška/ شیرینی مخصوص ماه رمضان که با مایه آرد برنج تهیه می‌شود و درونش مغزگردو، شکر و جوز هندی می‌ریزند.
خوشکه جوکول /xuška jukul/ شلتوک را سه روز در آب می‌گذارند تا خوب خیس بخورد، سپس آن را تفت می‌دهند. بعد از خشک شدن، پوسته آن را می‌گیرند و آن را به برنج تبدیل می‌کنند. برنج به دست آمده را تفت می‌دهند و به عنوان تنقلات مصرف می‌کنند.
دان‌دانه پلا /dan danə pəla/ پلویی که خوب پخته شده، شفته نیست و دانه‌های آن خوب قد کشیده است.

دانه‌داره پلا /danə darə pəla/ پلویی که دانه‌های برنج در آن به اندازه کافی نپخته و نیم‌پز مانده باشد.

دمی پلا /dəmi pəla/ (یا کته kətə): پلوی آبکش‌نشده که قوت روزانه مردم گیلان است. این‌گونه پلو مقوی‌تر از چلوی آبکش شده است.

دنده‌کو /dɒndə ku/ حلوایی است مخصوص عید نوروز که از آرد برنج تفت‌داده، عسل یا شکر و روغن تهیه می‌شود. خمیر آن را همچون لواش، کوبیده و پهن می‌کنند. سپس در درون آن شکر و مغز گردو می‌ریزند. این شیرینی به سبب دشواری پخت، صورت تحفه به خود گرفته است. مردم ضیابر و صومعه‌سرا در تهیه آن مهارت دارند.

دوپلا /do pəla/ پلو و دوغ؛ پلویی که با دوغ مخلوط کرده باشند.
دوشاب‌بیج /dušab baj/ (یا بیج‌دوشاب /baj dušab): برنج برشته‌شده که با مغز گردو در شیرۀ انگور بریزند.

دوشاب‌پلا /dušab pəla/ کته سرد با شیرۀ انگور که اغلب برای عصرانه می‌خورند.
رشته /rəštə/ نوعی شیرینی مخصوص ماه رمضان که با مایۀ آرد برنج به شکل نانی مشبک تهیه می‌شود، آن را سرخ می‌کنند و در شربت (شیرۀ قوام‌آمده) خیس می‌کنند.
زیاد باورده پلا /ziyad bavərdə pəla/ پلوی زیادآمده از سفره.

سرده پلا /sərdə pəla/ پلوی سرد، کته شب‌مانده که آن را به‌عنوان صبحانه یا به جای عصرانه، با اشپل شور و پیاز و مغز گردو و باقلای مازندرانی تازه یا خیسانده می‌خورند. پلوی سرد با دوشاب یا با شیر و شکر از خوراک‌های بومی گیلان است.

شکم پلا /šəkəm pəla/ پلویی که شکم را سیر کند؛ پلویی به اندازه سیر شدن شکم.
شیر پلا /šir pəla/ پلوی مخلوط با شیر که غالباً به‌عنوان صبحانه خورده می‌شود.
شیرخرشه /šir xəršə/ (خرشه /xəršə): خوراکی تهیه‌شده از شیر، آرد برنج، شکر و زردچوبه.
شیره‌آش /širə aš/ شیربرنج؛ غذایی که از برنج، شیر و شکر تهیه می‌شود.
کاله پلا /kalə pəla/ پلوی نیم‌پخته، پلویی که در آن دانه برنج نیم‌پخته باشد.
کته /kətə/ دمی پلا.

کویی‌آش /kuyi aš/ شیربرنجی که در آن کدو حلوایی بریزند.
کویی پلا /kuyi pəla/ پلویی که از کدو حلوایی تهیه می‌شود.
گندمی /gəndəmi/ نوعی نان محلی نازک مانند لواش که از آرد برنج تهیه می‌شود.
ماسته پلا /mastə pəla/ پلویی که آن را با ماست مخلوط می‌کنند و می‌خورند.

مَمَجوکول /mæmæ jukol/ نوعی پلوی سرد که آن را با اشپل و مغز گردو تفت می‌دهند و کمی فلفل سیاه به آن می‌افزایند و با تخم اردک پخته، باقلا و پیاز معمولاً به‌عنوان صبحانه می‌خورند.

مای پلا /mayi pōla/ پلوماهی؛ پلویی که با ماهی مصرف شود.
وایشته بیج /vabištə bəj/ برنج بوداده که از تنقلات گیلان است.
وایشته پلا /vabištə pōla/ پلوی سرد و از قبل مانده که آن را تفت می‌دهند و با اشپل، مغز گردو، باقلا و پیاز مصرف می‌کنند.

واجاورده پلا /vajāvordə pōla/ پلوی نیم‌خورده و مخلوط با خورشت.

۴. ۸. واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به اوزان و مقادیر^۱ برنج و مساحت شالیزار

آسب بار /æsbə bar/ بار برنج یا زغالی که بر آسب می‌بندند؛ مجموع شالی‌هایی که با آسب حمل می‌شود.

بار /bar/ دو کیسه شالی سر پر، برابر با دو لنگه یا چهار قوتی یا ۱۳۲ کیلوگرم برنج.

بچه بار /bəjə bar/ بار برنج، که با آسب به شهر یا به انبار حمل می‌شود.

پلک /pəlk/ نصف هر کله را پلک گویند.

پم /pəm/ واحد مقیاس به اندازه گنجایش دو کف دست؛ مقدار برنجی که در دو کف دست به‌هم چسبیده جا بگیرد.

پنجا /pənja/ وزنی برابر با نیم کیلوگرم که برای شمارش برنج و غلات به کار می‌رود. برای تعداد هم کاربرد دارد؛ گیلک‌ها پول، تخم مرغ، گردو و هر چیز دیگر را، در دسته‌های پنجاه تایی محاسبه می‌کنند.

پیمانہ /peymanə/ کیل؛ ظرفی برای کیل کردن برنج.

تاس /tas/ ظرفی است به محتوی تقریبی یک کیلوگرم که برای پیمانہ کردن برنج به کار می‌رود.

(۱) شالی‌کاران گیلانی در توزین و در تعیین مقدار اراضی خود از واحدهای خاصی استفاده می‌کنند. این واحدهای وزن، حجم و سطح در نقاط مختلف گیلان تفاوت دارند و دارای مقدار ثابتی نیستند. در این نوشته، کوشش شده است صرفاً به واحدهای وزن و مساحت در منطقه صومعه‌سرا پرداخته شود.

جریب *jərib*: زمینی به مساحت تقریبی ده هزار مترمربع. هر جریب شامل ده قفیز و یک قفیز شامل ده دهو است.

چارک *čarak*: وزنی معادل یک‌چهارم من یا $1/5$ کیلوگرم یا نصف لگن برنج.
چتبر *čətbər*: وزنی برابر یک‌چهارم گروانکا یا حدود صد گرم.

چل تاس *čəl tas*: کاسه‌ای فلزی از جنس برنج که بر بدنه داخلی و خارجی آن ادعیه و نقوشی حک شده و برای عیار برنج (مقدار لازم برنج برای طبخ در دیگ) به کار می‌رود. به باور عامیانه ریختن برنج در آن برکت می‌آورد.

خروار *xərvār*: وزنی معادل چهار قوتی که مخصوص برنج است.
درنگه *dərəngə*: محتوی یک مشت باز، یک کف دست که اندازه ثابتی ندارد و بسته به گنجایش کف دست شخص است.

دهو *dəhu*: واحدی مساوی صد مترمربع. برابر یک صدم جریب و یک دهم قفیز.
قفیز / قفیس *qəfiz / qəfis*: واحدی است مساوی هزار مترمربع. ده دهو مساوی یک قفیز و ده قفیز مساوی یک جریب است.

قوتی *quti*: واحد وزن برنج و اصطلاحی برای توزین برنج. هر قوتی مساوی با 33 کیلوگرم و هر چهار قوتی مساوی یک بار اسب یا دو لنگه 66 کیلویی است.

کله *kələ*: به هر کرت یا هر قطعه زمین زارعی یک کله می‌گویند.
کیل *kil*: (یا لگن *ləgən*): ظرفی است برای پیمانه کردن برنج، که معادل نیم من برنج در آن جای می‌گیرد.

گروانکا *gorvanka*: واحد وزنی تقریباً برابر 400 گرم. هر $2/5$ گروانکا برابر یک کیلوگرم است.

لاخه *laxə*: لنگه؛ یک لنگه بار به وزن دو قوتی؛ نیم بار برنج.

لگن *ləgən*: کیل.

لنگه *ləngə*: یک گونی شلتوک یا برنج که در یک طرف اسب بار می‌شود، نیم بار اسب که معمولاً برابر دو قوتی است.

من *mən*: وزنی معادل شش کیلو.

نیم‌پنجا /nis pənja/: نصف پنجا؛ واحد وزنی برابر با ۲۵۰ گرم.

نیم‌چارک /nim čarək/: یک‌دوم چارک؛ یک‌هشتم من یا معادل تقریبی ۷۵۰ گرم است.

۹.۴. واژه‌های مربوط به ابزارهای شالی‌کاری

آب‌پادنگ / آب‌پادنگ / آب‌دنگ / ab padəng / appadəng / abə dəng/: دستگاه شالی‌کوبی که برای

کندن پوست شلتوک به کار می‌رود.

ایسکت /iskət/: چوبی دوشاخه که در دو طرف پادنگ در زمین فرو می‌کنند، تا دستگیره

پادنگ روی آن قرار بگیرد.

بوره خالیک /burə xalik/: بیل شخم‌زنی؛ نوعی بیل با تیغه کوچک و سبک که برای محدود

کردن مرز شالیزار مناسب است.

بولوک /buluk/: نوعی بیل کج که برای شالی‌کاری به کار می‌رود، مخصوصاً برای خرد کردن

کلوخ‌های خزانه شالی.

پاچال /pa čal/ (پادنگ‌چاله padəng čal یا پادنگ‌چوشمه padəng čušmə): گودالی که جو را در آن

می‌ریزند و با پادنگ می‌کوبند.

پادنگ / پادینگ / padəng / pading/: دستگاهی که در زمان‌های گذشته، با آن، شالی را به برنج

تبدیل می‌کردند؛ به این صورت که فردی سنگین‌وزن روی انتهای اهرم می‌ایستاد و با

بالا و پایین بردن آن، شلتوک را به برنج تبدیل می‌کرد. اجزای پادنگ عبارتند از

پادنگ‌دار یا پادنگ‌تیر، پادنگ‌کله، پادنگ‌تونکه، پادنگ‌گاز، پادنگ‌نافه، پادنگ‌لیکه،

پادنگ‌چوشمه یا پاچال، پادنگ‌پایه، ایسکت، دس‌گیر. پادنگ زدن برنج، که به آن دنگه-

پایی dəngə payi نیز می‌گویند، در سه مرحله انجام می‌شود: گیچه، دوباره، واتاش. شرح این

اصطلاحات در زیر آمده است.

پادنگ‌پایه /padəng payə/: دو قطعه چوب استوانه‌ای با قطر نسبتاً مناسب که با فاصله

مشخص در مقابل هم در زمین فرو می‌کنند و تمام فشار و عملکرد پادنگ بر روی

این دو پایه قرار دارد.

پادنگ‌تونکه /padəng tunkə/: حلقه آهنی محکم نصب‌شده به دور پادنگ‌کله و بالای پادنگ‌دندان.

پادنگ‌چاله /padəng čal/ پاچال.

پادنگ چوشمه /padəŋg ʧuʃmə/ پاچال.

پادنگ‌دار / padəŋg dar/ padəŋg tir/ تیر اصلی پادنگ؛ چوبی چهارتراش، بلند و بسیار محکم که با قرارگرفتن روی پایه، به وسیله پادنگ‌نافه، اهرمی برای کوبیدن می‌شود. انتهای آزاد پادنگ‌تیر محل فشار پای پادنگ‌زن است.

پادنگ‌زَن /padəŋg zəən/ پادنگ را با پا برای پاک‌کردن شلتوک به حرکت درآوردن.

پادنگ‌کله /padəŋg kələ/ بخشی از پادنگ که تونکه و دندان‌ها روی آن سوارند.

پادنگ‌گاز /padəŋg gaz/ میخ‌های آهنی و بلند زیر پادنگ‌کله که شلتوک را می‌کوبد و پوست را از برنج جدا می‌کند.

پادنگ‌لیکه /padəŋg lika/ چوب مخصوصی که پادنگ‌کله را به پادنگ‌دار متصل می‌کند و از دو سوی پهلو برآمدگی‌های خاص دارد. در محل فوقانی این قسمت اتصالی، سنگ سنگینی می‌بندند، تا با سنگین شدن اهرم قدرت کوبندگی آن زیاد شود.

پادنگ‌نافه /padəŋg nafə/ چوبی که در وسط سطح عرضی پادنگ‌دار و در قسمت فوقانی پادنگ‌پایه قرار می‌گیرد و بدین ترتیب، اهرم پادنگ آماده کار و حرکت می‌شود.

پارو /paru/ پاروی چوبی که گاه برای مسطح کردن نقاط ناهموار شالیزار از آن استفاده می‌شود.

پیشازن /piša zən/ چوب رابط بین کاول و بوغ که به طناب یا کاول‌خره متصل است.

پیشکاول /piš kavəl/ تخته‌ای قوس‌دار برای هموارکردن مزرعه شالی‌کاری. پس از شخم‌زدن و آب‌گیری و آماده کردن مزرعه برای نشاء، پیش‌کاول را به جای کاول می‌بندند. معمولاً به وسیله اسب یا گاو کشیده می‌شود و یک نفر، از پشت، آن را بر کف مزرعه به‌طور عمودی نگه می‌دارد تا کار به‌خوبی انجام گیرد.

تخته /taxtə/ تخته‌ای است که به دو طرف آن طنابی می‌بندند و مرد شالی‌کار طناب را به گردن انداخته، تخته را که عمود بر زمین قرار دارد به دنبال خود می‌کشد و بدین ترتیب، کلوخ‌ها را از بین می‌برد و مزرعه را هموار می‌کند.

تومه‌خوانچه /tumə xančə/ خوانچه یا طَبَقِ چوبی برای حمل نشاء یا تخم برنج.

داره /darə/ داس دندان‌داری که با آن برنج درو می‌کنند.

داره توک /darə tuk/ نوک برگشته داس برنج‌بری.

داز /daz/ وسیله‌ای تیز و بُرنده برای هرس کردن و ریختن شاخه‌های زاید.

دس آسیاب /دس آسیا /dəs asiya/ dəs asiya/ آسیای دستی.

دس گیر /dəs gir/ دستگیرهٔ چوبی بالای پادنگ که دنگ کوب (پادنگ‌زن) موقع کار، دست‌ها را به آن بند می‌کند.

دسه بولوک /dəsə buluk/ بولوک دستی؛ نوعی بیل کج کوچک‌تر از بولوک که برای خُرد کردن کلوخ، وچین کردن و کندن غلف هرز در زمان کم‌آبی استفاده می‌شود.

دنگ /dang/ دستگاه شالی‌کوبی که شالی را به‌صورت برنج در می‌آورد و پوست آن را جدا می‌کند. این دستگاه به‌خاطر صدایی که هنگام ضربه زدن به شالی تولید می‌کند دنگ نامیده شده است. دنگ دو نوع است: پادنگ، آب‌دنگ. امروز هر دو از میان رفته‌اند و جایشان را کارخانه‌های شالی‌کوبی گرفته است.

دنگه پایی /dangə payi/ پادنگ.

دوخاله گزه /duxalə gəzə/ چوب دوشاخه‌ای برای چیدن و روی هم گذاشتن درز یا بسته‌های برنج در کوتی. آن را به درز برنج فرو کرده، از پایین به بالا می‌کشند.

دیوان /divan/ شالی‌خشک‌کن؛ جعبهٔ بزرگ چوبی که در قسمت بالای اتاق نشیمن نصب می‌شود تا از شالی پر شود. روزها که برای طبخ غذا یا ایجاد گرما، در کف اتاق با هیزم آتش افروخته می‌شود، دود حاصل باعث خشک شدن و به‌اصطلاح دودی شدن شالی می‌شود و این عمل به مرور انجام می‌گیرد. گاه تخته‌هایی را به شکل بالکن در ارتفاع ۲/۵ متری اتاق نشیمن نصب می‌کنند و شالی را درون کالبه می‌ریزند و روی این تخته‌ها قرار می‌دهند تا خشک و دودی شود.

راسته‌دار /rastə dar/ چوبی که بین پیشازن و شانهٔ کاول به‌صورت افقی جای می‌گیرد.

رده /radə/ کولوش دار.

سفه /safə/ سبد مخصوص برای حمل نشاها از خزانه به مزرعهٔ اصلی.

سویوک /سووک /subuk/ suvuk/ وسیلهٔ نمونه‌برداری از کیسهٔ سر بستهٔ برنج و جو (شلتوک).

شانه /šana/ چوبی که به صورت عمودی، کاول‌موشک را به کاول پیوند می‌دهد.

کالبه /kalbə/: تپاله گاو را به شکل ظرف مدوری به قطر ۵۰ سانتی‌متر و لبه‌ای به ارتفاع ۱۰ سانتی‌متر خشک می‌کردند و از آن برای خشک کردن شالی در اتاق‌های دودی و نگهداری کرم ابریشم تازه از تخم درآمده استفاده می‌کردند.

کاول /kavəl/: خیش، گاوآهن مخصوص شالی‌کاری. اجزای کاول عبارتند از پیشازن، راسته‌دار، شان، کاول، کاول‌موشک، کاول‌خره، لب، کولوسه، هفنگ، و گولوبند. کاول‌خره /kavəl xəre/: دو رشته طناب که در امتداد دو پهلوی گاو به یوغ وصل می‌شود تا ورزا بتواند کاول را بکشد. این طناب بسیار محکم است و از پوست درخت کوچی (کول) بافته می‌شود.

کاول‌موشک /kavəl muštək/: دستگیره گاوآهن؛ چوبی صاف و خراطی‌شده که شخص کاول‌زن آن را، به‌عنوان دستگیره، می‌گیرد و با آن شخم و گاوها را کنترل می‌کند.

کتله‌چو /kətələ ču/: باربند چوبی ویژه حمل درزهای شالی مزرعه به کوروج، به وسیله اسب. کولچازن /kulča zən/: وسیله ابتدایی حمل شالی از مزرعه به انبار؛ بدین ترتیب که طنابی روی زمین می‌گذارند و درزهای برنج را روی آن قرار می‌دهند، سپس دو سر طناب را به هم می‌پیچند و با یک چوب آن را برمی‌دارند و روی شان حمل می‌کنند.

کولوسه /kulosə/: چوبی که هفنگ کاول به آن متصل است و در گل‌گردش و آن را زیر و رو می‌کند.

کولوش‌دار /kuluš dar/: (یا رده /rədə): نی مخصوص دانه‌زدایی از خوشه برنج؛ نی کلفتی به قطر ۲/۵ تا ۳ و درازای تقریبی ۴۰ تا ۶۰ سانتی‌متر که با آن دانه‌های جو را از خوشه دسته‌شده می‌زدایند. انجام این عمل مهارت زیادی می‌خواهد و بیشتر توسط زنان انجام می‌شود.

گرواز /gorbaz/ /gorvaz/: بیلی مستطیل‌شکل برای شخم زدن عمیق کناره‌های مرز که با کاول شخم نخورده است.

گوچینگ /gučing/: آلت کمانی برنج‌کوبی یا خرمن‌کوب دستی؛ کمانی از شاخه درخت که قسمتی از تنه درخت به شکل کف پا به آن متصل است و برای کوفتن ساقه‌های درو شده شالی و جدا کردن دانه استفاده می‌شود.

گولوبند /gulubənd/ حلقه طنابی که با آن گردن ورزا به لب وصل می‌شود. اگر هنگام کشیدن کاول یوغ از دوش ورزا رد شود، این طناب یوغ را نگه می‌دارد.
لب /ləb/ یوغ؛ قسمتی از کاول که بر گرده ورزا بسته می‌شود. این چوب به صورت عدد ۸ است و کار کشیدن کاول را آسان می‌کند.
هفنگ /hæfəŋg/ تیغه آهنی کاول.

۱۰.۴. واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به تعهدات کارگر و کارگزار

ای دس کرچی /i dəs kərči/ کارگر کرچی که در مزارع، به موجب قرارداد، در هر چهار روز یک روز به کار گرفته می‌شود.
ای ورکرچی /i vər kərči/ کارگر کرچی که در مزارع، به موجب قرارداد، یک روز در میان به کار گرفته می‌شود.
ایجاره‌نامه /ijarənamə/ اجاره‌نامه یا توافقی کتبی بین ارباب و رعیت یا صاحب زمین و زارع که در آن مقدار محصول برنج و مقدار سوره‌ساتی که طرفین موظف به پرداخت آن هستند، قید می‌گردد.
ایله‌جار /iləjar/ ایلجار /iljar/ تعاون و همیاری، انجام کار گروهی کشاورزی برای همدیگر، بدون پرداخت دستمزد.
پاکار /pakar/ کارفرمای مباشر ارباب که زیر نظر او کار می‌کند؛ خدمتگزاری برای وصول مطالبات صاحب ملک.
پیشکار /piškar/ نماینده ارباب؛ نیز کارگزار و مأمور وصول مالیات.
تاب‌کار /tabə kar/ کار مزرعه؛ فعالیت زراعی به‌ویژه هنگام نشای برنج.
تابکارمُنزیر /tabkar monzir/ کارگر مرد که، به موجب قرارداد، از زمان آماده کردن زمین و مرزبندی تا پایان کار نشا به کار گرفته می‌شود.
تارف /tarof/ انعامی که شالی‌کار به مناسبت‌های مختلف از صاحب مزرعه می‌گیرد.
چوله‌کار /čulə kar/ کار گِل، کار در مزرعه برنج؛ کاری که با گِل و لای در ارتباط است، کنایه از کار برنج.

حق مرایی /hæqə mərabī/ دستمزد میراب است که هنوز هم بیشتر، مطابق رسم گذشته، با درزه‌بج در هنگام برداشت محصول، سر مزرعه پرداخت می‌شود.

خانه‌گر /xanə kor/ دختر خانه، مراقب خانه. معمولاً شالی‌کاران، در هنگام کشت و برداشت شالی، زنی را اجیر می‌کنند که به کارهای خانه و فرزندان رسیدگی کند و خود به کار در مزرعه می‌پردازند.

دوواره موشته /duvarə mušta/ مشتلق و مژدگانی اتمام دواره. رسم است که در پایان دواره، آخرین کسی که کار را تمام می‌کند از صاحب مزرعه انعام می‌گیرد که به این انعام دوواره موشته می‌گویند.

روزه‌کارگر /ruzə kargər/ کارگری که هر روز، بسته به نیاز صاحب مزرعه، به کار گرفته می‌شود.

زارعانه /zarəna/ حق زارع؛ مقدار محصولی که به زارع تعلق می‌گیرد.

زنانه‌کار /zənanə kar/ کار زنان در شالیزار مثل نشا و وجین.

سوخت‌گیتن /soxt gifton/ سوختن برنج در اثر کم‌آبی یا آفت، که یک رویداد نابودکننده زندگی شالی‌کار است. در این مواقع، برنج‌کار مالک را در جریان امر قرار می‌دهد و مالک شخصی بی‌طرف برای تعیین درصد سوخت انتخاب می‌کند و هر مقدار سوختی را که کارشناس مشخص می‌کند، مالک به همان مقدار از مال‌الاجاره کم می‌کند.

سوره‌سات / سورساده /surə sat/ surə sad/ تعهدات جنسی، علاوه بر تعهد برنج، که در دوره ارباب و رعیتی، مالک بر عهده رعیت می‌گذاشت. سوره‌سات سنتی عبارت بود از مرغ و جوجه، سیر و پیاز، دوشاب و غیره.

قرضیه /qəzīyə/ بدهکاری زارع به مالک.

کارآدا /karəda/ کار و کمک متقابل؛ کار در مقابل کار؛ کسی که در مقابل کار کسی برایش کار می‌کند.

کرچی /karči/ کارگر زن که در مزارع، به موجب قرارداد، از لحظه نشا تا پایان وجین دوباره کار کند. طبق قرارداد، مسکن، غذا، مقدار مشخصی برنج، پول نقد و گاه مقداری پارچه در عوض لباس‌هایش (که در اثر کار کثیف شده و به سختی تمیز می‌شود) به او داده

می‌شود. برداشت برنج، کمتر به کارگر خارج از منطقه نیاز دارد، چون مردان و زنان با یکدیگر کار می‌کنند.

کرچی کار /kərči kar/ مقدار مشخص کاری که کرچی در شالیزار انجام می‌دهد. کرچی موزد /kərči muzd/ مزدی که کرچی، براساس قرارداد عرفی، از کارفرما دریافت می‌کند. کرچی موزد معمولاً جیره خشک و غالباً برنج است.

کره‌بین /kərə bin/ مزدور مرد که با دریافت مزد نقدی برنج را در مزرعه درو می‌کند؛ کارگر روزمزد برای دروی شالی.

کورد /kurd/ عموماً به تُرک‌ها اطلاق می‌شده است. در هنگام آماده کردن مزارع برنج، کارگران زیادی از آذربایجان (به خصوص نواحی اطراف اردبیل و خلخال) برای انجام کارهای کشاورزی، کندن و لای رویی سل‌ها به مزارع شالی‌کاری کرانه‌های دریای خزر می‌آمدند.

گرده‌بین /gərdə bin/ کارگری که با مالک، برای بریدن و دروی قسمتی معین از شالیزار، قرارداد می‌بندد.

گردی قرار /gərdi qarar/ کارگر مرد که، به موجب قرارداد، از زمان آماده کردن زمین تا پایان ویجین دوباره به کار گرفته می‌شود. اغلب آنان کوردها بودند که تابستان‌ها در گیلان نمی‌ماندند و به ولایت خود می‌رفتند.

گردی کرچی /gərdi kərči/ کارگر کرچی که در مزارع، به موجب قرارداد، همه‌روزه به کار گرفته می‌شود.

مالکانه /malakanə/ حق مالک؛ مقدار محصولی که به مالک تعلق می‌گیرد.

مایه‌گذاری /mayə gozari/ پرداخت وام به زارع در طول یک دوره کشت و کار. معمولاً مالک مقداری پول یا برنج، در فصل کشت و کار، به زارع می‌دهد تا بعد از برداشت محصول با او تسویه کند.

مردانه کار /mərdanə kar/ کار مردان در شالی‌زار، مانند مرزبندی و آماده کردن زمین. موباشیر /mubašir/ نماینده تام‌الاختیار مالک در امور کشاورزی، در هنگام برداشت محصول یا دریافت مال‌الاجاره.

موزیر /mozir/ مزدور؛ کسی که برای محافظت کشت و زرع دهقانان، معمولاً به مدت یک سال استخدام می‌شود.

موناصفیه /munasəfə/ قراردادی که بین مالک و زارع بسته می‌شود و مطابق آن، محصول به‌طور مساوی، بین مالک و زارع تقسیم می‌شود. هزینه کشت و زرع برنج مثل تخم‌جو و حق مرایبی برعهده مالک است.

نسق /nəsəq/ حق سرقفلی زمین زراعتی برای کشاورز. بر اساس قانون اصلاحات ارضی، هرکس که کشت‌وکار مزرعه را برعهده داشته باشد مالکش خواهد بود، ولی بهایش را مطابق نرخ و با نظارت اداره اصلاحات ارضی باید بپردازد.

ور /vər/ طرف؛ ور؛ محدوده‌ای از مزرعه که هر کارگر در آن مشغول کار است و جای خود را عوض نمی‌کند.

ورزاروجار /vərza rujar/ کارمزد ورزا؛ مقدار پول یا محصولی که در مقابل شخم زدن شالیزار کشاورز به صاحب ورزا پرداخت می‌کند.

یاور /yavər/ کسی که در تعاون و همکاری دسته‌جمعی کشاورزی مشارکت می‌کند. یاور هیچ مزدی نمی‌پذیرد و فقط خوراک او با صاحب مزرعه است.

یاور شوئن /yavər šoən/ برای کمک و یاوری به شالیزار دیگری رفتن.

یاور کودن /yavər kudən/ به یاوری گرفتن کسی برای کار در مزرعه خود.

یاور گیفتن /yavər giftən/ گرفتن کمک و یاور.

۱۱.۴. برخی از کنایه‌های مربوط به برنج

بج فوروشانه مُرغه /bəj furušanə morqə/ مرغ برنج‌فروشان؛ کنایه از کسی که با خوردن زیاد، همیشه گرسنه است.

بجار کوتامی خواندن /bəjar kutami xandən/ خواندن در کتام؛ کنایه از عامیانه آواز خواندن.

پلا آتش کودنه وخته /pəla ataš kudənə vaxtə/ وقت روشن کردن آتش زیر دیگ پلو است؛ کنایه از نیم‌روز، بین ساعت ۱۰ تا ۱۰/۵ صبح.

پلا بچ /pəla bəj/ برنج‌پلو؛ کنایه از مقدار برنج خوراکی برای یک سال خانواده.

پلا پچ /pəla pəč/ پلوپز؛ کنایه از زن خانه.

پلا حرامه کون /pəla hæramə kun/ پلو حرام‌کن؛ کنایه از زن یا دختری که در انجام کارهای کدبانوگری کاهل است.

پلاخور /pəla xor/ پلوخور؛ کنایه از عیال، خانم‌خانه، هریک از افراد خانه، عائله تحت تکفل؛ برابر معنای «نان‌خور».

پلاخوری /pəla xori/ پلو خوردن؛ کنایه از مهمانی.

پلادانه‌خور /pəla danə xor/ کسی که غذای اضافی سفره دیگران را می‌خورد؛ کنایه از شخص گدافطرت و نوک‌صفت.

پلادهی /pəla dəhi/ پلو دادن؛ کنایه از جشن عروسی.

پلا سره قاتق /pəla sərə qatoq/ خورشت روی پلو؛ کنایه از شخص سربار و طفیلی.

پلاسوخته /pəla soxtə/ سوخته‌پلو، ته‌دیگ‌پلو، کنایه از کسی که پوست تیره دارد.

پلاقائق /pəla qatoq/ پلوخورش؛ به معنای عام «غذا» هم به کار می‌رود؛ به کنایه، یعنی شخص مزاحم.

پلا نوخورده /pəla noxordə/ پلو نخورده؛ کنایه از گرسنه و آدم شل و ول و تنبل.

چمپاخور /čəmpā xor/ کسی که برنج چمپا می‌خورد؛ کنایه از فقیر و نادار.

سرده پلا گمجه /sərdə pəla gəməjə/ ظرف گلی پلوی سرد است؛ کنایه از آدم بی‌خاصیت.

سگه پلا جیگفتن /səgə pəla jigiftən/ پلو را از جلوی سگ برداشتن؛ کنایه از کار بیهوده انجام دادن.

شله‌پلا مانه /šələ pəla manə/ مثل پلوی شفته است؛ کنایه است از شخص شل و سست و وارفته.

کولوش موشته بوستن /kuluš mušta bustən/ دسته‌کولوش شدن؛ کنایه است از خوار و ذلیل شدن.

کولوشی سر /kuluši sər/ خانه گالی‌پوش؛ کنایه از فقیر و بیچاره.

واپلکسته بجه /vapəlkəstə bəjə/ مثل برنج خیس‌خورده؛ کنایه از رنگ‌پریده و بی‌حال.

ورزا روجاره آمن /vərza rujarə æmən/ برای دریافت کارمزد ورزا آمدن؛ کنایه از پر خوردن، افراط در غذا خوردن.

هچین پلا /hæčīn pəla/ پلوی خالی و بدون خورش؛ کنایه از سخنان بیهوده و باطل.

منابع

بخش‌زاد محمودی، جعفر، ۱۳۸۸، فرهنگ واژه‌های گیلکی (با محوریت گویش‌های مرکزی و غرب گیلان)، رشت.

پاینده لنگرودی، محمود، ۱۳۶۶، فرهنگ گیل و دیلم، تهران.

ستوده، منوچهر، ۱۳۳۲، فرهنگ گیلکی، تهران.

مرعشی، احمد، ۱۳۶۳، واژه‌نامه گویش گیلکی به انضمام اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیلکی، رشت.

کتابنامه

بُشرا، محمد، ۱۳۶۸، «بجار و بجارکاری در ترانه‌های گیلکی»، صدای شالیزار (مجموعه شعر و مقاله درباره برنج و برنج‌کاری)، به کوشش رحیم چراغی، رشت، ص ۱۳-۲۹.

_____، ۱۳۷۰، «نگاهی به رسوم برنج‌کاری در گیلان (ورزآموشته)»، کادح (هفته‌نامه فرهنگی و اجتماعی)، سال پنجم (مهر و آبان)، ص ۲۷-۳۲.

پاینده لنگرودی، محمود، ۱۳۶۸، «برنج، از درو تا پلو»، صدای شالیزار (مجموعه شعر و مقاله درباره برنج و برنج‌کاری)، به کوشش رحیم چراغی، رشت، ص ۲۹-۳۱.

جکتاجی، م.پ، ۱۳۶۸، «اوزان و مقادیر در کشت برنج»، صدای شالیزار (مجموعه شعر و مقاله درباره برنج و برنج‌کاری)، به کوشش رحیم چراغی، رشت، ص ۴۰-۵۲.

چراغی، رحیم، ۱۳۶۸، «افسانه کل کچله و مناسبات شالیزار»، صدای شالیزار (مجموعه شعر و مقاله درباره برنج و برنج‌کاری)، به کوشش رحیم چراغی، رشت، ص ۵۳-۷۴.

عباسی، هوشنگ، ۱۳۸۷، «آیین‌ها و باورداشت‌های کشت برنج در گیلان»، کنادوج، ش ۳۸، تابستان و پاییز، ص ۳۶-۴۷.

کتابی، احمد، ۱۳۶۸، «برنج و برنج‌کاری در فرهنگ عامه»، صدای شالیزار (مجموعه شعر و مقاله درباره برنج و برنج‌کاری)، به کوشش رحیم چراغی، رشت، ص ۱۱۱-۱۲۲.

_____، ۱۳۷۳، «پژوهشی در اسامی برنج‌های ایران»، گیل‌وا (ویژه‌نامه شالیزار)، سال سوم، ش ۲۶، ص ۱۳-۱۴.